

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

نسبت به راه هفتم سه اشکال را خود ما ذکر کردیم، چهار اشکال هم در کلمات دیگران آمده که الآن در مقام بیان اشکال دوم هستیم که به حسب ترتیب اشکال پنجم می‌شود، اشکال پنجم برای این راه خلاصه‌اش این شد که ما قبول داریم که قدرت خرید در پول عنوان حیثیت تقییدیه دارد اما مجرد حیثیت تقییدی بودن کافی در ضمان نیست بلکه باید یک حیثیت تقییدی باشد که متعلق حق مالک باشد و حیثیت تقییدی که متعلق حق مالک باشد آن اوصافی است که قائم به مال باشد مثل رنگ و طعم. آن اوصافی که قائم به مال است متعلق برای حق مالک است، اینها حیثیت تقییدی است که موجب ضمان است اما اگر یک حیثیت تقییدی قائم به مال نباشد متعلق حق مالک نیست و در نتیجه از دایره ضمان خارج می‌شود و قدرت خرید از این قبیل است. قدرت خرید یک وصف اضافی است، چرا وصف اضافی است؟ برای اینکه می‌گوئیم اگر مردم به این مال رغبت زیاد پیدا کنند ارزش پیدا می‌کنند، اگر رغبت مردم کم شود، ارزش آن کم می‌شود. طرف اضافه‌اش بازار و رغبت مردم است. بازار و رغبت مردم امری است اجنبی از مال، امری است خارج از مال، قائم به مال نیست لذا نمی‌تواند متعلق برای حق مالک واقع شود، وقتی متعلق حق مالک نبود، متعلق ضمان نمی‌تواند واقع شود و دیروز عرض کردیم که این اشکال در لسان ساده‌تر و بسیط‌ترش در السنه‌ی خیلی‌ها آمده که وقتی می‌گوئیم چرا قدرت خرید را ما موضوع برای ضمان قرار ندهیم؟ می‌گویند برای اینکه قدرت خرید خارج از اختیار انسان است و ربطی به مال ندارد، یک مالی است در بازار، اگر مردم تمایل زیاد به آن پیدا کنند قیمتش بالا می‌رود، تمایلشان کم شود قیمتش پائین می‌آید، همین مسئله در پول هم مطرح است.

مستشکل می‌گوید ما قبول داریم حقیقت پول همان وسیله‌ی تبادلی و همان قدرت خرید است، قبول داریم قدرت خرید عنوان حیثیت تقییدیه را برای پول دارد، اما این یک امری است که قائم به این پول نیست، یک طرفش پول است و طرف دیگر بازار است. یک طرفش پول است و طرف دیگرش رغبت مردم است. اگر رغبت مردم زیاد شود اینجا قدرت خرید این پول بالا می‌رود، اگر کم شود قدرت خریدش پائین می‌آید. بنابراین به لسان ساده، قدرت خرید یک وصفی است خارج از مال و قائم به مال نیست، ولو حیثیت تقییدیه است، مستشکل می‌گوید مجرد حیثیت تقییدیه بودن کافی در ضمان نیست. باید یک حیثیت تقییدیه‌ی قائمه‌ی بالمال باشد، باید یک حیثیت تقییدیه‌ای که متعلق حق مالک است باشد، اما این خارج از قدرت مالک است، این خلاصه‌ی اشکال دومی که در اینجا وجود دارد بعد در آخر یک شاهده‌ی هم بر این مدعایش می‌آورد، می‌گوید اگر کسی بیاید در بازار تبلیغ کند یا یک مطلبی را بگوید که سبب قلّت رغبت مردم شود، مثلاً کسی بیاید در بازار تبلیغ کند بگوید این آدم گرانفروش است و از این آدم جنس نخرید، بگوید اجناس این آدم زیاد مانده است و از این آدم جنس نخرید، سبب بشود که هیچ کسی نرود از او جنسی را بخرد، اینجا فقها نمی‌گویند این آدم ضامن است، اینجا یک امری که متعلق برای حق مالک باشد وجود ندارد یا نسبت به خود پول اگر چنین مسئله‌ای پیش آمد، حالا یک کسی امروز بیاید در یک بازاری به دروغ بگوید این پولی که مال فلان دولت است، این دولت در حال ورشکست شدن است، سبب بشود ارزش این پول پائین بیاید، مثلاً بگوئیم هزار

تومانی که تا حالا یک دلار بود بیايند بگويند اقتصاد اين کشور در حال ورشکست شدن است و کسی نيم دلار هم آن را نخرَد. اينجا فقها فتوای به ضمان نمی‌دهند! اگر در باب پول هم کسی تبليغاتی کرد، اين یک امری است خارج از مال است و ربطی به اين مال ندارد، صفت قائم به مال نیست، بالا و پائين رفتن قدرت خريد به هر جهتی که باشد یک امری خارج از مال است و متعلق برای ضمان نیست. آنچه که متعلق برای ضمان است اين است که یکی از صفات حقیقیه‌ی مال یا یکی از صفات حقیقیه‌ی پول تغيير پیدا کند. (در باب ضمان شخص در صورتی ضامن است که یک سببیتی داشته باشد، اصل مالی را تلف کرده اين سببٌ للضمان، تلف سببٌ للضمان. اما نقصان القيمة که یک امر خارج از اختيار است چرا سبب برای ضمان باشد؟)

جواب از اشکال پنجم به راه هفتم[1]

در جواب اينطور بيان کردند که ما دو گونه تصرف داریم، یک تصرف در طرف اضافه داریم و یک تصرف هم تصرف در عين داریم. اگر تصرف فقط در طرف اضافه باشد، اين ضمان آور نیست اما اگر تصرف در عين باشد اينجا ضمان آور است هم به لحاظ خود عين اگر عين تلف شود و هم به لحاظ آن اوصاف اضافی عين. خوب اين بحث را دقت کنید که مراد جواب دهنده در اينجا روشن شود؛ جواب دهنده می‌گويد اينکه شما (مستشکل) می‌گوئيد به طور کلی اوصاف اضافی متعلق برای ضمان قرار نمی‌گیرد به دليل اينکه طرف الاضافه خارج از اختيار و خارج از مال و اجنبی از مال است، اين حرف را ما قبول نداريم، بلکه اوصاف اضافی دو گونه است، اگر یک کسی بدون تصرف در مال دیگری مستقیماً بيايد در اوصاف اضافی تصرف کند اين ضمان آور نیست، مثلاً یک کسی مالی آورده به بازاری که بفروشد، دیگری که با او یک مقداری دشمنی دارد بيايد فرياد بزند که ايها الناس اين مال دوام ندارد و زود از بين می‌رود یا بيايد بگويد اين گران می‌فروشد و برويد فلان بازار که اين مال را به شما نصف قيمت می‌دهند! اين سبب شود در اين بازار رغبت مردم به اين مال کم شود، اين ضمان آور نیست، آن صاحب مال نمی‌تواند بگويد که تو مشتری‌های من را از من دور کردی، مردم نيامدند از من بخرند پس تو ضامنی بايد پول اين را به من بدهی، اين ضمان در اينجا وجود ندارد. اگر فقط تصرف در طرف الاضافه باشد ضمانی وجود ندارد. اما اگر شخص بيايد تصرف در مال کند و اين تصرف در مال موجب تصرف در طرف الاضافه هم شود، مثلاً یک مالی در اين بازار مشتری زيادی دارد، بيايد مال اين آدم را بدزد از اين شهر ببرد به شهر دیگری که نصف قيمت هم نمی‌خرند!

بيايد یک ماشینی را از اينجا بردارد ببرد به شهری که آن ماشين را در آن شهر نصف قيمت هم نمی‌خرند، اينجا چون تصرف در مال کرده، اين مقدار - حالا ما مثال به مال می‌زنيم از باب روشن شدن مطلب است و الا اصل بحث در خود پول است - اينجا جواب دهنده می‌گويد ضمان وجود دارد، چون تصرف در مال کرده ولو به لحاظ اين صفت اضافی - يعنی مسئله‌ی رغبت مردم، قلت و کثرت رغبت مردم - اين شخص ضامن است. جواب دهنده می‌گويد چرا شما گفتی اگر یک وصفی وصف اضافی شد به طور کلی بگوئيم اين خارجٌ عن المال، اجنبیٌ عن المال، حق مالک به آن تعلق پیدا نمی‌کند، اين چه حرفی است که می‌زنيد؟ صفت اضافی اگر خودش مستقلاً بدون تصرف در مال متعلق تصرف قرار بگيرد اينجا متعلق ضمان نیست. اگر صفت اضافی مسبوق به تصرف در مال شد، اينجا ما می‌گوئيم ضمان آور است. آن وقت جواب دهنده می‌گويد روی اين حساب اگر کسی پول دیگری را پنج سال پيش غصب کرد و در خانه‌ی خودش نگه داشت و تلف هم نشد، اما الآن قدرت خريد اين پول کم شده، اين پول را که الآن به مالک برمی‌گرداند مجرد برگرداندن کافی نیست بلکه ضمان اين نقصان قيمت را هم بايد بپردازد. به جواب دهنده اشکال می‌شود[2] که شما اگر اين حرف را در پول می‌زنيد، در اجناس هم همين حرف را بزنيد، بگوئيد من اگر گندمی را پنج سال پيش از یک کسی قرض کردم و به منزل آوردم، هنوز هم عين اين گندم مانده، یا هر مالی را اگر غصب کردیم و نگه داشتيم الآن هم عين مال موجود بوده، منتهی آن موقعی که غصب کرديم، اين مال صد هزار تومان ارزش داشته و الآن بعد از پنج سال که گذشته ده هزار تومان ارزش دارد، اينجا هم شما بگوئيد اين ما به التفاوت را بايد برگرداند، علاوه بر اين که عين مال را برمی‌گرداند ما به التفاوت را بايد بدهد، بعبارت ديگر چرا در پول اين حرف را می‌زنيد اما در اجناس و در کالا اين حرف را نمی‌زنيد؟ ايشان در جواب می‌گويد فقط فرقی اين است که قدرت خريد در پول حيث تقیيدیه است اما کالا قدرت خريد در آن

حیث تعلیلیه است. فرق بین پول و کالا در همین است که کالا آنچه که به حسب اولی هست خودش است، قدرت خرید، مالیت، یک حیثیت تعلیلی برای اوست، آنچه که منفعت ذاتی خودش را دارد، گندم منفعت ذاتی خودش را دارد، مالیت و قدرت خرید حیث تعلیلی است برای او، اما در پول قدرت خرید و مالیت یک حیثیت تقییدیه است.

نقد و بررسی

اولاً ببینیم این جواب درست است یا نه؟ اشکالی که ما به این جواب داریم این است که این جواب، جواب از اشکال نشد، حرف مستشکل این بود، اوصاف اضافی چون یک امر خارج از مال است، اجنبی از مال است، مطلقاً مورد ضمان واقع نمی‌شود، شما آمدید تفصیل دادید می‌گوئید اوصاف اضافی، آنجایی که خودش مستقیماً مورد تصرّف واقع می‌شود متعلق ضمان نیست، آنجایی که به تبع تصرّف در مال آن اوصاف اضافی مورد تصرّف واقع بشود متعلق ضمان است، این اول الدعواست. مستشکل حرف اصلی اش این است که اوصاف اضافی چون یک امر خارج از مال است پس متعلق حق مالک نیست و چون متعلق حق مالک نیست پس نمی‌تواند ضمان آور باشد، یا به تعبیری که ما گفتیم، مستشکل می‌گوید قدرت خرید یک امر غیر اختیاری است، شما بیائید اثبات کنید که این امر غیر اختیاری چرا متعلق ضمان است، فقط در جواب یک ادعا کردیم، یک تفصیل هم دادید و گفتید اوصاف اضافیه اگر مستقیماً متعلق تصرف قرار بگیرد اینجا مورد ضمان نیست، اما اگر خودش به تبع تصرّف در مال تصرّف شود این متعلق ضمان هست، همه‌ی حرف مستشکل این است که مال آنچه را که متعلق حق مالک است اگر دیگری آمد تصرّف در آن کرد ضمان آور است، اما آن چیزی که خارج از مال است، متعلق حق مالک نیست این ضمان آور نیست و شما این را جواب ندادید. مستشکل می‌گوید شما وقتی در یک مالی تصرف کردی فقط در آن دایره‌ای که متعلق حق مالک است ضمان داری، اما در آنجایی که ربطی به حق مالک ندارد ضمان نیست. ایشان می‌گویند اینجا هم ضمان هست، پس این شد عین دعوا، چرا؟

باید بیاید اثبات کند که چرا اینجا ضمان است. ایشان آمده فقط در اینجا می‌گویند آنجایی که شما مستقیماً تصرف در طرف الاضافه می‌کنید می‌آید به بازار فریاد می‌زنید که این آدم گران فروش است و مردم از او رو برمی‌گردانند اینجا ضمان نیست. مثلاً الآن یک آدمی جنسی دارد که از آن سر دنیا یک مشتری ثروتمندی آمده می‌گوید من این را همین الآن ده برابر قیمت از تو می‌خرم، یک نفر هم آنجا ایستاد تا این را شنید این مال را برداشت و به خانه‌اش برد، یک ساعت بعد هم آورد به او تحویل داد و گفت این مال تو، آن مشتری ثروتمند هم از دستش رفت، حالا یکدهم قیمتی که او می‌خواست بخرد می‌خرند، اینجا شما می‌گوئید این ضمان همان پولی است که او می‌خواسته بخرد؟ اگر این مال را آن موقع نبرده بود به ده هزار تومان می‌فروخت اما حالا که با یک ساعت تأخیر آورد در بازار هزار تومان از او می‌خرند. پس مستشکل همه‌ی حرفش این است که می‌گوید طرف الاضافه ربطی به مال ندارد. مثال دیگر اینکه مالش در این شهر است و برده به شهر دیگری، باز مستشکل می‌گوید ما آن طرف الاضافه را قبول نداریم متعلق ضمان باشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

[1]. «و الجواب: بالفرق عرفاً فی الأوصاف النسبية الإضافية بین التصرف فی طرف الإضافة، و التصرف فی العین، فإن الأول لا یكون موجبا للضمان؛ لأنه لیس من التصرف فی حقّ الغير و ملکه، بخلاف الثاني فإنه تصرف فیهِ، حتی بلحاظ وصفه النسبی و ما یوجبه من المالیه فیهِ، فمثلاً إذا کان مال فی سوق معین أكثر مالیه و قیمته منه فی مکان آخر، فتارةً يتصرف المتصرف فی المال بأن يأخذه إلى مکان آخر، و یخرجه عن ذلك السوق فیکسد، فإنه یحکم بضمانه، و أخرى يتصرف فی السوق بأن یرغب من یرغب فیهِ بالانتقال إلى مکان آخر فیکسد المال بعد ذلك، فإنه لا یكون ضامناً، لأنه لم يتصرف فی مال الغير و حقّه. و مقامنا من هذا القبیل، فإنه إذا أتلّف النقد الذی له مالیه و قیمته سوقیه معینة، أو أخذ من مالکة علی وجه الضمان، فإنه یعدّ إتلافاً أو أخذاً لقوته

الشرائية من مالكة فيضمنه بماله من القيمة و المالية، بخلاف ما إذ أثر على السوق فغیر من رغبة الناس و تنافسهم على النقد، أو أثر على الجهة المصدرة له فحاربها اقتصاديا مثلا فأثر ذلك فى قوّة النقد عالميا، فإنّ هذا لا يعدّ تصرفا فى مال مالك ذلك النقد. نعم، لو غصب النقد غاصب ثم أرجعه بعينه إلى مالكة بعد أن نقصت قيمته و قوّته الشرائية نتيجة التضخّم الناشئ من هبوط قيمة النقد كان لازم هذا التحليل أن يكون ضامنا للنقصان، كما إذا غصب جنسا فأرجعه فاسدا أو ناقصا فى بعض أوصافه الدخيلة فى المالية، و لا يبعد صحّة الالتزام بذلك فقها» السيد محمود الشاهرودى، مقالات فقهيّه، ص 81.

[2]. «لا يقال: فلما ذا لا يحكم بضمّان نقصان القيمة السوقية فى السلع و الأجناس الحقيقية المثلية إذا نقصت قيمتها بعد التلف أو الغصب، كما إذا أُلّف منّا من حنطة فضمنها ثم نقصت قيمتها، فإنّه لا يجب عليه أكثر من دفع منّ من تلك الحنطة؟! فإنّه يقال: إن الحكم بعدم ضمان ذلك ليس من الجهة المذكورة فى الإشكال، بل لجهة أخرى و هى كون القيمة حيثيّة تعليليّة لمالية الأجناس الحقيقية لا تقييدية، بمعنى أنّ منّا من تلك الحنطة يعدّ عرفا نفس ذلك المال التالف، لا أقلّ منه، إلا إذا فكّرنا بعقلية تجارية حسابية لا تكون ميزانا للأحكام العرفية و العقلائية، فلو أريد ضمان نقصان قيمة السلعة زائدا على منّ من تلك الحنطة من باب دخل ذلك فى المثلية، فليست القيمة السوقية دخيلة فى ذلك فى الأجناس الحقيقية كما أشرنا، و إن أريد ضمانه بعنوان ضمان القيمة السوقية مستقلا و ابتداء فالضمان لا يتعلّق إلا بالمال لا بالمالية، و إنّما المالية حيثيّة تعليليّة فى المال المضمون، فإن هذا هو المستظهر من أدلّة ضمان الأموال الشرعية و العقلائية، و هذا بخلاف النقد الاعتبارى المحض، فإن قيمته و قوّته الشرائية تمام حقيقية و قوامه فتكون حيثيّة تقييدية فيه، أى إن مالية النقد الاعتبارى تكون بقيمته التبادلية و الشرائية، لا بجنسه الحقيقى؛ إذ لا قيمة له، و لا باعتباره؛ لأن الاعتبار بما هو اعتبار ليس مالا، و انما المالية بما وراء ذلك الاعتبار من القوة الاقتصادية فى الجهة المصدرة التى تجعل الورقة النقدية فيها قوة شرائية تبادلية حقيقة، و هذا يعنى أن مالية هذه الأوراق إنّما تكون بنفس قوتها التبادلية و الشرائية لا بشىء آخر، فلا محالة يكون مثل النقد المأخوذ أو التالف أوّلا ما يعادله من نفس النقد فى قوّته الشرائية التبادلية، و بهذا يدعى الفرق بين النقود الاعتبارية و الأموال الحقيقية» همان، صص 81 و 82...